

به نام خداوند جان و فرد

رساله منظوم شیر و شکر

شیخ بهایی

تاریخ نشر الکترونیکی فایل PDF: 1386/06/30

تنظیم: علی مصطفوی - تهران

Page 360: [Http://360.yahoo.com/almz06](http://360.yahoo.com/almz06)

E-mail: almoz06@yahoo.com

کد بازیابی کتاب: #863262

کد انحصاری: #006

فهرست:

- ۱. بسم الله الرحمن الرحيم
- ۲. في المناجات و الالتجاء الى قاضي الحاجات
- ۳. في نصيحة نفس الامارة و تحذيرها من الدنيا الغدارة
- ۴. في ذم من صرف خلاصة عمره في العلوم الرسمية المجازية
- ۵. في العلم النافع في العماد
- ۶. في المناجاة و الشوق الى صحبة أصحاب الحال و ارباب الكمال
- ۷. في التوبة عن الخطايا و الانابة الى واهب العطايا

بسم الله الرحمن الرحيم

وی زبدهی عالم کون و مکان	ای مرکز دایره‌ی امکان
خورشید مظاهر لاهوتی	تو شاه جواهر ناسوتی
در چاه طبیعت تن مانی؟	تا کی ز علایق جسمانی
قانع به خزف ز در عدنی؟	تا چند، به تربیت بدنی
ای یوسف مصری، به در آی از چاه	صد ملک ز بهر تو چشم به راه
سلطان سریر شهود شوی	تا والی مصر وجود شوی
امروز، به بستر لا خفتی	در روز الست، بلی گفتی
به ز خارف عالم حس، مغرور؟	تا کی ز معارف عقلی دور
پیوسته، به لهو و لعب دلشاد	از موطن اصل، نیاری یاد
الله الله، تو چه بی دردی!	نه اشک روان، نه رخ زردی
به چه دل بسته‌ای، به که همنفسی	یک دم، به خود آی و ببین چه کسی
برگیر ز عالم اولین، خبری	زین خواب گران، بردار سری

فی المناجات و الالتجاء الی قاضی الحاجات

دستی به دعا بردار و بگو	زین رنج عظیم، خلاصی جو
به صفات کمال رحیمی تو	یارب، یارب، به کریمی تو
یارب، به تقرب سبطین رسول	یارب، به نبی و وصی و بتول
به زهدات باقر علم و رشاد	یارب، به عبادت زین عباد
به حق موسی، به حق ناطق	یارب، یارب، به حق صادق
آن ثامن من اهل یقین	یارب، یارب، به رضا، شه دین
یارب، به نقی و کراماتش	یارب، به تقی و مقاماتش
به هدایت مهدی دین پرور	یارب، به حسن، شه بحر و بر
وین غرقه‌ی بحر معاصی را	کاین بنده‌ی مجرم عاصی را
از بند وساوس شیطانی	از قید علائق جسمانی
محرم به حریم خواصش کن	لطف بنما و خلاصش کن
این بیهده گرد هوایی را	یارب، یارب، که بهائی را
ناخوانده ز لوح وفا یک حرف	که به لهو و لعب، شده عمرش صرف
در دست هوی و هوس زارست	زین غم برهان که گرفتارست
مانده به هزار امل، مفتون	در شغل ز خارف دنیی دون
بگشا به کرم، گره از کارش	رحمی بنما به دل زارش
به سعادت ساحت قرب رسان	زین بیش مران، ز در احسان

وارسته ز دنیی دونش کن سر حلقه‌ی اهل جنونش کن

فی نصیحة نفس الامارة و تحذیرها من الدنيا الغداره

ای باد صبا، به پیام کسی	چو به شهر خطاکاران برسی
بگذر ز محله‌ی مهجوران	وز نفس و هوی ز خدا دوران
وانگاه بگو به بهائی زار	کای نامه سیاه و خطا کردار
کای عمر تباه گنه پیشه!	تا چند زنی تو به پا تیشه؟
یک دم به خود آی و ببین چه کسی	به چه بسته دل، به که همنفسی
شد عمر تو شصت و همان پستی	وز باده‌ی لهو و لعب مستی
گفتم که مگر چو به سی برسی	یابی خود را، دانی چه کسی
درسی، درسی ز کتاب خدا	رهبر نشدت به طریق هدا
وز سی به چهل، چو شدی واصل	جز جهل از چهل، نشدت حاصل
اکنون، چو به شصت رسیدت سال	یک دم نشدی فارغ ز وبال
در راه خدا، قدمی نزدی	بر لوح وفا، رقمی نزدی
مستی ز علایق جسمانی	رسوا شده‌ای و نمی‌دانی
از اهل غرور، ببر پیوند	خود را به شکسته دلان ببرند
شیشه چو شکست، شود ابتر	جز شیشه‌ی دل که شود بهتر
ای ساقی باده‌ی روحانی	زارم ز علایق جسمانی

یک لیمه ز عالم نورم بخش
یک جرعه ز جام طهورم بخش
کز سرفکنم به صد آسانی
این کهنه لحاف هیولانی

فی ذم من صرف خلاصه عمره فی العلوم الرسمیة المجازیة

ای کرده به علم مجازی خوی
نشنیده ز علم حقیقی بوی
سرگرم به حکمت یونانی
دل سرد ز حکمت ایمانی
در علم رسوم گرو مانده
نشکسته ز پای خود این کنده
بر علم رسوم چو دل بستی
بر اوجت اگر ببرد، پستی
یک در نگشود ز مفتاحش
اشکال افزود ز ایضاحش
ز مقاصد آن، مقصد نایاب
ز مطالع آن، طالع در خواب
راهی نمود اشاراتش
دل شاد نشد ز بشاراتش
محصول نداد محصل آن
اجمال افزود مفصل آن
تا کی ز شفانش، شفا طلبی
وز کاسه‌ی زهر، دوا طلبی؟
تا چند چون نکبتیان مانی
بر سفره‌ی چرکن یونانی
تا کی به هزار شعف لیبی
ته مانده‌ی کاسه‌ی ابلیسی؟
سرالممن، فرموده نبی
از سر ارسطو چه می‌طلبی؟
سر آن جو که به روز نشور
خواهی که شوی با او محشور
سر آن جو که در عرصات
ز شفاعت او یابی درجات

با نان شریعت او خو کن	در راه طریقت او رو کن
و آن نان نه شور و نه بی‌نمک است	کان راه نه ریب در او نه شک است
وین یابس و رطب به هم بافی؟	تا چند ز فلسفه‌ات لافی
برهان ثبوت «عقل عشر»	رسوا کردت به میان بشر
برهان «تناهی ابعادت»	در سر ننهاد، بجز بادت
تا کی باشی به رهش مفتون؟	تا کی لافی ز «طبیعی دون»
صورت نگرفت از آن یک حرف	و آن فکر که شد به هیولا صرف
کاندر ظلمت، برود الوان	تصدیق چگونه به این بتوان
بی‌شبهه، فریب شیاطین است	علمی که مسائل او این است
تا کی به مطالعه‌اش نازی؟	تا چند دو اسبه پی‌اش تازی
فضلات فضایل یونان است	وین علم دنی که تو را جان است
نازی به سر فضلات کسان!	خود گو تا چند چو خرمگسان
خشت کتبش بر هم چینی؟	تا چند ز غایت بی‌دینی
پشتی به کتاب خداداده	اندر پی آن کتب افتاده
نی دل به طریقت مرتضوی	نی رو به شریعت مصطفوی
شرمت بادا ز خدا و رسول	نه بهره ز علم فروع و اصول
در ده به بهائی دیوانه	ساقی! ز کرم دو سه پیمانہ
و «علیه یسهل کل عسیر»	زان می که کند مس او اکسیر
یک جرعه از آن شودش روزی	زان می که اگر ز قضا روزی

وز قله‌ی عرش رسد خبرش

از صفحه‌ی خاک رود اثرش

فی العلم النافع فی العباد

آکنده دماغ، ز باد غرور!	ای مانده ز مقصد اصلی دور!
اندر طلبش، تا کی پویی؟	از علم رسوم چه می‌جویی؟
تا کی بافی هزار گزاف؟	تا چند زنی ز ریاضی لاف؟
هر گز نبری، به حقایق پی	ز دوائر عشر و دقایق وی
جبر نقصت نشود فی البین	وز جبر و مقابله و خطاین
نرسد ز عراق و رهاوی سود	در روز پسین، که رسد موعود
نه «شکل عروس» و نه «مأمونی»	زایل نکنند ز تو مغبونی
نفعی ندهد به تو اسطرباب	در قبر به وقت سال و جواب
فلسش قلب است و فرس نابود	زان ره نبری به در مقصود
سازد ز علایق جسمانی	علمی بطلب که تو را فانی
سینه ز تجلی آن، طور است	علمی بطلب که به دل نور است
گردد دل تو لوح المحفوظ	علمی که از آن چو شوی محظوظ
یعنی ذوقی است، خطابی نیست	علمی بطلب که کتابی نیست
محتاج به آلت قانونی	علمی که نسازدت از دونی
حالی است تمام و مقالی نیست	علمی بطلب که جدالی نیست

علمی که مجادله را سبب است	نورش ز چراغ ابولهب است
علمی بطلب که گزافی نیست	اجماعیست و خلافی نیست
علمی که دهد به تو جان نو	علم عشق است، ز من بشنو
به علوم غریبه تفاخر چند	زین گفت و شنود، زبان در بند
سهل است نحاس که زر کردی	زر کن مس خویش تو اگر مردی
از جفر و طلسم، به روز پسین	نفعی نرسد به تو ای مسکین
بگذر ز همه، به خودت پرداز	کز پرده برون نرود آواز
آن علم تو را کند آماده	از قید جهان کند آزاده
عشق است کلید خزاین جود	ساری در همه ذرات وجود
غافل، تو نشسته به محنت و رنج	واندر بغل تو کلید گنج
جز حلقه‌ی عشق مکن در گوش	از عشق بگو، در عشق بکوش
علم رسمی همه خسران است	در عشق آویز، که علم آن است
آن علم ز تفرقه برهاند	آن علم تو را ز تو بستاند
آن علم تو را ببرد به رهی	کز شرک خفی و جلی برهی
آن علم ز چون و چرا خالیست	سرچشمه‌ی آن، علی عالیست
ساقی، قدحی ز شراب الست	که نه خستش پا، نه فشردهش دست
در ده به بهائی دلخسته	آن، دل به قیود جهان بسته
تا کنده‌ی جاه ز پا شکند	وین تخته کلاه ز سر فکند

فی المناجاة و الشوق الی صحبة أصحاب الحال و ارباب الكمال

عشاق جمالک احترقوا	فی بحر صفاتک قد غرقوا
فی باب نوالک قد وقفوا	و بغیر جمالک ما عرفوا
نیران الفرقة تحرقهم	أمواج الادمع تغرقهم
گر پای نهند به جای سر	در راه طلب، ز یشان بگذر
که نمی دانند ز شوق لقا	پا را از سر، سر را از پا
من غیر زلالک ما شربوا	و بغیر جمالک، ما طربوا
صدمات جمالک، تفنیهم	نفحات وصالک، تحییهم
کم قد احيوا، کم قدمات	عنهم، فی العشق روایات
طوبی لفقیر رافقهم	بشر لحزین وافقهم
یارب، یارب که بهائی را	آن عمر تباه ریائی را
خطی ز صداقت ایشان ده	توفیق رفاقت ایشان ده
باشد که شود ز وفامنشان	نه اسم و نه رسم، نه نام و نشان

فی التوبه عن الخطایا و الانابه الی واهب العطایا

ای داده خلاصه‌ی عمر به باد	وی گشته به لهو و لعب، دلشاد
ای مست ز جام هوا و هوس	دیگر ز شراب معاصی بس
تا چند روی به ره عاطل	یک بار بخوان زهق الباطل
زین بیش خطیه پناه مباش	مرغابی بحر گناه مباش
از توبه بشوی گناه و خطا	وز توبه بجوی نوال و عطا
گر تو برسی به نعیم مقیم	وز توبه رهی، ز عذاب الیم
توبه، در صلح بود بارب	این در می‌کوب، به صد یارب
نومید مباش ز عفوالله	ای مجرم عاصی نامه سیاه
گرچه گنه تو ز عد بیش است	عفو و کرمش از حد بیش است
عفو ازلی که برون ز حد است	خواهان گناه فزون ز عد است
لیکن چندان، در جرم مپیچ	کامکان صلح نماند هیچ
تا چند کنی ای شیخ کبار	توبه تلقین بهائی زار
کو توبه‌ی روز به شب شکند	وین توبه به روز دگر فکند
عمرش بگذشت، به لیت و عسی	وز توبه‌ی صبح، شکست مسا
ای ساقی دلکش فرخ فال	دارم ز حیات، هزار ملال
در ده قدحی ز شراب طهور	بر دل بگشا در عیش و سرور
که گرفتارم به غم جانکاه	زین توبه‌ی سست بتر ز گناه

ای ذاکر خاص بلند مقام!	آزرده دلم ز غم ایام
زین ذکر جدید فرح افزای	غمهای جهان ز دلم بزدای
می گو با ذوق و دل آگاه	الله، الله، الله، الله
کاین ذکر رفیع همایون فر	وین نظم بدیع بلند اختر
در بحر خیب، چو جلوه نمود	درهای فرح بر خلق گشود
آن را برخوان به نوای حزین	وز قلهی عرش، بشنو تحسین
یارب، به کرامت اهل صفا	به هدایت پیشروان وفا
کاین نامه‌ی نامی نیک‌اثر	کاورده ز عالم قدس خبر
پیوسته، خجسته مقامش کن	مقبول خواص و عوامش کن

دوستان عزیز خواننده ، امیروارم از تلاش به عمل آمده برای گردآوری این مجموعه کمال رضایت را داشته باشید.
 در شرایط کنونی که وضعیت قیمت کتاب های مقتلف در سطح جامعه رو به فزونی است، انتشار الکترونیکی کتب
 میتواند گامی موثر برای در اختیار گذاشتن این کالای فرهنگی به تمام اقشار مقتلف باشد. شما نیز میتوانید کتاب مورد
 علاقه خود را به آسانی به دیگران تقدیم کنید .
 در صورتی که مایل به دریافت لیست کتاب های کتابخانه ما هستید با آدرس زیر مکاتبه کنید.

almoz06@yahoo.com

محصولات این ناشر:

- | | |
|--------------------------------------|------------------|
| 1-گزیده دیوان ملک الشعراى بهار | کد انحصاری: #001 |
| 2-دیوان غزلیات خواجه کرمانی | کد انحصاری: #002 |
| 3-رساله منظوم 'نان و حلوا' شیخ بهایی | کد انحصاری: #003 |
| 4-منظومه 'خلد برین' وحشی بافقی | کد انحصاری: #004 |
| 5-هفت اورنگ عبدالرحمن جامی | کد انحصاری: #005 |
| 6-رساله منظوم 'شیر و شکر' شیخ بهایی | کد انحصاری: #006 |

پروژه های اصلی در حال بررسی و تبدیل:

- | | |
|--|---------------------------------|
| -دیوان اشعار ایرج میرزا | زمان تحویل: اسفند 86-فروردین 87 |
| -دیوان شاعرانی چون : رودکی، ناصر خسرو، انوری و ... | زمان تحویل: پائیز 86 |